

جلسه 72

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آلّه الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیه الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنه الدائمه علی اعدائهم اجمعین.

رحلت بانوی مکرمه ی اسلام زینب کبری صدیقه ی ثانیه (س) را خدمت حضرت بقیه الله الاعظم ارواحنا فداه و حضرت معصومه (ع) و همه ی شیعیان و موالیان آن بزرگواران تسلیت عرض می کنیم و امیدواریم که آن بانوی مکرمه اسوه ی همه ی ما باشند در ایمان و وفاداری به ارزش ها و ولایت و مجاهده ی در راه خدای متعال.

بحث در این بود که در دلیلی بود که اقامه شده بود بر لزوم اجتناب از ملاقی شبهه ی محصوره که دلیل این بود که ما در این موارد یک علم اجمالی ثانی ای داریم در صورت اولی که محل بحث است که یا ملاقی و وجوب اجتناب دارد یا طرف ملاقا؛ و این علم اجمالی منجز است پس بنابراین باید احتیاط کرد هم از طرف ملاقا اجتناب کرد هم از ملاقی اجتناب کرد. خب به این استدلال جواب هایی داده شده بود که بحث شد. جواب دیگری که از محقق سیستانی دام ظلّه نقل شده این هست که اصولاً تنجیز علم اجمالی به حکم عقل نیست به این معنا که وجوب موافقت قطعیه به احتیاط در تمام اطراف لازم است این حکم عقل نیست. بله حرمت مخالفت قطعیه حکم قطع است؛ اما وجوب موافقت قطعیه به معنای احتیاط در تمام اطراف علم اجمالی این حکم عقل نیست، بلکه این حکم عقلانی<sup>۱</sup>. و این حکم عقلانی در مواردی که علم اجمالی متأخر از یک علم اجمال دیگری باشد که یک طرف مشترک دارند، بعضی اطراف مشترک دارند، در این موارد محرز نیست چنین بنای عقلانی. و در ما نحن فیه این چنین است که این علم اجمالی به این که یا ملاقی متنجس است و وجوب اجتناب دارد یا طرف ملاقا، این متأخر است از آن علم اجمالی که ما علم داریم یا ملاقا متنجس است یا طرف، این متأخر از آن است و این علم اجمال ثانی با علم اجمالی قبل یک محل اشتراکی دارند که همان طرف ملاقا باشد در علم اجمالی اول هست طرف ملاقا، در علم اجمالی متأخر هم هست.

این جور جاها ما احراز نکردیم که بناء عقلاء باشد. حالا توضیح مطلب ایشان که محقق شهیدی دام ظلّه ایشان نقل کردند، از ایشان سؤال کردم که در جایی چاپ شده فرمودند نه، این در بعضی مخطوطات تقریرات بحث ایشان هست. حالا ایشان من مطلبی را که ایشان نقل کردند به عنوان التقریب الرابع از بعض السّاده الأعلام دام ظلّه از این جا نقل می‌کنم.

حالا توضیح این مطلبی که فرمودند دارای چندتا مقدمه هست که مقدمه‌ی اولایش این بود که در موارد علم اجمالی حکم عقل است، حکم عقل به وجوب موافقت قطعی و احتیاط در اطراف نیست، اصل این مطلب که حالا ایشان هم افاده فرمودند در کلام غیر ایشان هم هست، سابقاً هم نقل کردیم، محقق شهید صدر قدس سره و شاید قبل از ایشان محقق آقازیا رضوان الله علیه این مطلب را فرمودند که حاصل توضیحش اختصاراً این هست که در باب علم اجمالی که حقیقت و هویت علم اجمالی چیست؛ سه مبنای اساسی وجود دارد. یک مبنا این هست که ما در موارد علم اجمالی فقط علم مان به جامع می‌خورد نه به افراد با خصوصیات که دارند؛ آن که برای ما معلوم می‌شود به علم تفصیلی همان جامع است و نسبت به خصوصیات شک داریم، پس علم اجمالی در حقیقت در علم، اجمالی نیست، علم همیشه تفصیلی است. منتها اجمال در این است که خصوصیات چیست؟ این خصوصیت هست؟ آن خصوصیت هست؟ این‌ها را نمی‌دانیم. مثلاً می‌دانیم نماز بر ما واجب است حالا در یک مواردی، اما این نماز قصر است یا تمام است نمی‌دانیم، پس علم به اصل الصلّاء داریم، به وجوب اصل الصلّاء داریم، خصوصیت قصریت و خصوصیت تمامیت مشکوک است برای مان و به آن‌ها علم تعلق نگرفته. این یک مبنا هست که علم به جامع می‌خورد نه به واقع، نه به خصوصیت. مبنای دوم، که این مبنا مبنای محقق نائینی قدس سره و بزرگان دیگری که از مکتب ایشان هستند مبنای آن‌ها هست مثل محقق خوئی و این‌ها. مبنای دوم که به آقای آخوند خراسانی قدس سره نسبت داده شده و لعل محقق سید یزدی صاحب عروه هم همین مبنا را داشته باشد این است که در علم اجمالی علم تعلق می‌گیرد به یک امر مردّد. همین جا ما علم داریم بالآخره یا نماز قصر واجب است یا نماز تمام، این علم خورده به یک چیز مرددی که این در شبهه‌ی حکمیه است، در شبهه‌ی موضوعیه هم مولا گفته اکرم العالم، می‌دانیم یا زید عالم است یا بکر

عالم است، یکی از این دوتا عالم هستند، این جا هم علم اجمالی خورده به فرد مردد؛ این هم یک نظریه است که ینسب الی العَلَمین. که خب این اشکال عقلی دارد همان طوری که گفته شده بارها که مردد لا هویت له، لا ماهیت له، لا وجود له، چطور می تواند این متعلق علم باشد؟

مبنای سوم مبنای محقق عراقی است که علم می خورد به واقع نه به جامع نه به فرد مردد، به واقع اصابت می کند، متعلق علم واقع است؛ منتها واقعی که توی آن ابهام و اجمال است، روشن خوب نیست، همه ی خصوصیاتش وضوح ندارد. تشبیه فرمودند به این که شما مثلاً از دور یک شبی را می بینید که این انسان است، اما روشن نیست که این زید است، عمرو است، بکر است، چیست؟ شما علم به جامع که پیدا نکردید، علم به واقع پیدا کردید، همان که آن جا هست اشاره به آن می کنید، نه به جامع، که من به جامع انسان علم پیدا کردم، نه به همین شبی که اگر بروم نزدیک خصوصیتش برایم روشن می شود. الان یک کیلومتر با آن فاصله دارم، همین شیء خارجی مشخص متشخص جزئی در خارج را از دور هم دارم می بینم، منتها وقتی با یک کیلومتر فاصله هست خصوصیاتش برایم روشن نیست، حالا این فاصله را کم بکنم هرچی کم می کنم خصوصیات روشن تر می شود تا جایی که خب می بینم همانی که همان جا می دیدم این خصوصیات را هم دارد پس زید است. در علم اجمالی ما به آن واقع علم مان اصابت می کند و متعلق علم ما، البته متعلق بالعرضش نه بالذاتش؛ همان واقع است، چون علم ذات تعلق است، علم نفسانی متعلقش یک صورتی است بالذات که این البته عین آن است که در خارج مطابق آن است، آن بالعرض می شود این بالذات می شود ...

س: عنوان یعنی نیست؟

ج: بله؟

س: یعنی عنوانی نیست؟

ج: یعنی عنوانی است که درست کپی آن است ...

س: به خلاف آن قول اول که عنوان ...

ج: جامع است، آن می گوید اصلاً جامع است، جامع و امر کلی.

س: مطلب اخیر ربطی به کلاً علم اجمالی ندارد، دیگر در همه‌ی علم‌ها همین است ...

ج: نه

س: که نه متعلق بالذات و متعلق بالعرض ...

ج: آن بله، می‌خواستم توضیح بدهم که این اشتباه نشود این جهتش.

س: آن جامع اگر ما بگوییم آن کلی در وجود افراد هست یعنی نسبت‌شان را درست ترسیم بکنیم آن وقت تفاوت‌شان چی می‌شود؟

ج: با کدام؟

س: قول اول می‌گوید به جامع علم دارند، جامع هم که در افراد ...

ج: بله اما به حد جامعیت من علم دارم، مازاد علم ندارم.

س: می‌دانم یعنی آن عنوانی که ...

ج: یعنی بیش از این تحت علم من نرفته، خصوصیات تحت علم من نرفته؛ اما این یکی می‌گوید خصوصیات هم تحت علمت رفته اما شفاف نیست، یعنی شما داری می‌بینی، یعنی واقعاً از آن دور چشمش را داری می‌بینی، ابرویش را داری می‌بینی، قدش را داری می‌بینی، لباسش را داری می‌بینی، همه‌ی خصوصیاتش را داری می‌بینی ...

س: نه حالا جایی که خصوصیات معلوم نیست، فرق ماهوی‌شان چی هست با اولی؟

ج: همین ...

س: که آن هم جامع ....

ج: آن به واقع، نه جامع نه، فرق جامع و فرد چی هست؟ جامع کلی است، حالا نتایجش هم روشن می‌شود...

س: کلی به وجود افراد پیش می‌آید...

ج: بله به وجود افراد به وجود پیدا می‌کند اما شما علم به آن جامع پیدا کردید.

این سه مبنا هست البته حالا استدلال‌های این‌ها را کار نداریم حالا این‌ها دیگر در محل خودش قبلاً هم بیان کردیم. این سه مبنا هست. بر اساس این سه مبنا بزرگان فرمودند این‌که عقل ما را الزام بکند به موافقت قطعیه یعنی تمام اطراف را از باب مقدمه‌ی علمیه بیاوریم یا نیاوریم این وابسته به این است که مختار ما در حقیقت علم اجمالی چیست. حالا مبنای دوم را بگذارید کنار که البته مبنای دوم هم یعنی چون باطل می‌دانیم مثلاً آن را، حالا اگر هم باشد فرقی نمی‌کند از نظر بحث ما و آن این است که طبق مبنای اول موافقت قطعیه لازم نیست، چرا؟ برای خاطر این‌که آن‌که تحت علم رفته و در اثر این‌که تحت علم رفته قاعده‌ی قبح عقاب بلایان دیگر درباره‌اش جاری نمی‌شود همان جامع است؛ اما خصوصیات چون تحت علم نرفته و علم به آن تعلق نگرفته خصوصیات مورد قاعده‌ی قبح عقاب بلا بیان است. پس در آن مثال که من می‌دانم نماز بر من واجب است در این مسافرتی که مسافت تلفیقی‌ای داشته که یک طرفش کمتر از چهار فرسخ مثلاً بوده، می‌دانم این‌جا نماز از من ساقط نیست. اصل الصلاه این تحت علم رفته اما خصوصیت قصریتش، تمامیتش این‌ها که تحت علم نرفته که. پس نسبت به قصرش، نسبت به حیث قصریت و نسبت به حیث تمامیت من برائت دارم، برائت عقلیه دارم چون تحت علم نرفته، قبح عقاب بلا بیان دارد. اصل نماز بله این قبح عقاب بلایان ندارد تحت علم رفته. پس من در مقام عمل این جامع را چه قصر بخوانم چه تمام، یکی را که بخوانم آن تحقق پیدا کرده، جامع تحقق پیدا کرده، پس الزام عقلی ندارم برای این‌که هم یک قصر بخوانم هم یک تمام بخوانم، تمام اطراف را بخوانم بیاورم. پس بنابراین در این صورت این چنینی است، عقل نمی‌گوید. اما در صورت ثانیه که بگوییم فردِ مرد است، خب فرد رفته پس به جمیع خصوصیات رفته، منتها مرد است. در مسلک سوم آن فرد بتمام خصوصیات تحت علم من منتها شفاف برای من نیست. پس بنابراین قبح عقاب بلایان این‌جا جاری نمی‌شود، ما بیان داریم بر این فرد اما حالا این است یا آن است من نمی‌دانم، چون این‌جوری است عقل می‌گوید پس بنابراین چون آن‌که علم به آن خورده به جمیع شراشر وجوده و خصوصیات این‌جا هست و تو باید او را امتثال بکنی و نمی‌دانی حالا این‌جا هست یا آن‌جا هست، از باب

مقدمه‌ی علمیه باید چکار کنی؟ باید تمام اطراف را بیاوری که بدانی آن یک دانه را آوردی، بدانی آن که علم به آن تعلق گرفته و منجز شده به کافه خصوصیات ...

س: خصوصیات معلومه دیگر؟

ج: معلومه دیگر ولی یک معلوم این جوری.

فلذا گفتند که اگر مبنای دوم و سوم را قائل بشوی وجوب موافقت قطعیه دارد، یعنی باید اطراف را هم احتیاط کنی. این جا البته شهید صدر آمده فرموده نه، چون شما خودتان می‌گویید که اجمال دارد، ابهام دارد که، وقتی قاعده‌ی قبح عقاب بلایان علی مسلک قاعده‌ی قبح عقاب بلایان که البته ما قبول نداریم ما حق الطاعه‌ای هستیم ولی علی مسلک قاعده‌ی قبح عقاب بلایان آن بیان آن است که بیان باشد، شفاف باشد، جلاء داشته باشد، معلوم باشد، این طور نیست که. پس فرقی بین مسلک اول و بقیه‌ی مسالک نیست و چرا؟ برای خاطر این که باز درست است شما می‌گویید به واقع خورده ولی واقعی که باز خصوصیاتش روشن نشده. بله واقعی که تشخیص پیدا کرده، اما من باز نمی‌دانم آن چی هست؟ مثل جامع می‌ماند در نظر ایشان. فلذا ایشان این اثر را منکر می‌شوند می‌گویند هر کدام از مبانی را بگویید این مثل جامع می‌ماند و ما دلیلی بر وجوب موافقت قطعیه نداریم. حالا علی‌ای حال ...

س: این استفاده را شما قبول ندارید ...

ج: بله؟

س: این استفاده‌ی ایشان ...

ج: حالا این باشد فعلاً فی محله.

حالا محقق سیستانی دام‌ظله ایشان قائل است به این که حقیقت علم اجمالی همان امر اول است یعنی به جامع می‌خورد و چون به جامع می‌خورد، حالا شهید صدر اضافه می‌کند می‌گوید به قیدش هم نخورد همین جور است ولی ایشان می‌گویند نه، به جامع می‌خورد. وقتی به جامع خورد همان طور که بیان کردیم چون خصوصیات تحت قاعده‌ی قبح عقاب بلایان است و این حکم عقلی است پس بنابراین این جامع حرمت

مخالفت قطعیه دارد ولی وجوب موافقت قطعیه که اطراف را بخواهی بیاوری ندارد، پس عقلاً این جور است  
ولکن ما می‌گوییم به خاطر جهت دیگری شما باید موافقت قطعیه کنید، آن جهت دیگر غیر از حکم عقل  
است، عقل اگر ما لو کنا نحن و حکم العقل هیچی دیگر در کار نبود می‌گفتیم نه موافقت قطعیه لازم نیست. اما  
از این جهت می‌گوییم باید موافقت قطعیه بکنیم، می‌فرماید که: «لَمَّا لَمْ يَكُن الْعِلْمُ الْجَمَالِي بَيَاناً أَلَّا عَلَى الْجَامِعِ  
فَلَا يَكُونُ مُقْتَضِياً عَقْلاً لَوْ جُوبَ الْمَوَافَقَةُ الْقَطْعِيَّةُ أَلَّا بِتَوْسِيطِ بِنَاءِ الْعُقْلَاءِ عَلَى جَعْلِهِ مَنْجِزاً لِلْوَاقِعِ» بناء عقلاء این  
است که این علم به جامع منجز واقع هم هست بما له من الخصوصیات، ولو علم شما به آن تعلق نگرفته  
خلفاً لآقاضیا، علم شما به واقع تعلق نگرفته بما له من الخصوصیات به جامع تعلق گرفته. اما بناء عقلاء این  
است که علم به جامع را منجز واقع قرار می‌دهند چرا؟ «إِذَا لَمْ يَكُنْ نَذَرُهُ سَابِقاً مِنْ أَنَّ الْعُقْلَاءَ يَعْتَبِرُونَ بَيَاناً  
لِلْوَاقِعِ» حرفی که قبلاً ما می‌زدیم می‌گفتیم عقلاء همین علم به جامع را علم به واقع می‌دانند، عقل می‌گوید  
این جور نیست ولی این‌ها به خاطر همان عوام‌گری‌شان و این‌که... می‌گویند ... علم به واقع است. این «ما  
نَذَرُهُ سَابِقاً أَوْ لَمَّا نَذَرَهُ الْآنَ مِنْ أَنَّ الْعُقْلَاءَ يَرَوْنَ مَنْجِزِيَّةَ اِحْتِمَالِ انْطِبَاقِ الْمَعْلُومِ بِالْاِجْمَالِ عَلَى كُلِّ طَرَفٍ»  
عقلاء می‌گویند نه ما نمی‌گوییم مثل آن حرف قبلی به خدمت شما عرض شود که این بیان واقع است، اما  
می‌گویند چی؟ می‌گویند احتمال دارد آن واقع که بر این منطبق بشود، احتمال دارد که آن جامع بر این منطبق  
بشود، احتمال انطباق، این منجز است. این از یک طرف، خب بگویی باشد، تا این جا پس چی شد؟ تا این جا  
این شد که علم اجمالی عقلاً نمی‌گوید باید اطراف را بیاوری، اما عقلاء می‌گویند باید بیاوری، چرا می‌گویند؟  
یا برای این که می‌گویند آقا وقتی شما علم به جامع داری علم به جامع علم به آن‌ها هم هست، علم به آن  
واقع هست، یا نه نمی‌گویند علم به واقع، می‌گویند انطباق آن معلوم بالاجمال بر این موجب تنجز می‌شود و  
آن احتمال دارد بر این باشد، احتمال دارد بر این باشد پس بنابراین ....

س: یعنی این احتمال چطور تحت ....

ج: بله؟

س: این احتمال چطور تحت قاعده‌ی قبح عقاب نیست؟

ج: حکم عقلاء است دیگر، عقلاً نیست ...

س: یعنی عقلاء می گویند که تحت ادله‌ی شرعیّه برائت هم قائل ....

ج: حالا می گوئیم حالا همین جا یک سؤال است.

خب شما می گوئید خیلی خب، اما این حکم معلق است بر این که شارع نیاید ترخیص بدهد، شاید شارع ترخیص داده باشد یا ترخیص می دهد. فرموده: «و الاصول الشرعیّه لا تأمن من هذا الاحتمال» اصول شرعیّه از این احتمال نمی تواند امریت بدهد؛ انطباق. چرا؟ برای این که حکم شرع نیست این که. احتمال انطباق این که یک امر اثر شرعی نیست که شارع بیاید حدیث رفع بردارد او را، یک امر قهری است، یک امر واقعی است، یک امر تکوینی است احتمال انطباق. بیاید بگوئید انطباق ندارد؟

س: به اعتبارش ...

ج: بله

س: اعتبارش را می تواند بردارد ...

ج: اعتبار چی را بردارد؟

س: احتمال انطباق امر قهری است درست است؟

ج: خب بله

س: ولی این که آیا این احتمال را ما باید مراعات بکنیم یا مراعات نکنیم عقلاء می گویند ...

ج: نه آن هم حکم عقلائی است ...

س: نه خب ....

ج: نه نه، حالا نه می گوید حکم عقلاء را که شارع بر نمی دارد ....

س: چرا دیگر ظاهرش همین است.

خب این بعد می فرمایند که، این جا البته استدلالی نیست البته، همین می گویند آن اصول شرعیّه هم این جا جاری نمی شود. حالا ما می گوئیم لعلّ برایش وجه اش این باشد. حالا که این جور شد «فتجب موافقه



القطعیّة» پس بنابراین در موارد علم اجمالی‌هایی متعارف که داریم که علم اجمالی داریم یا نماز قصر واجب است یا تمام واجب است یا می‌دانیم یا این کاسه نجس است یا این کاسه نجس است، اجتناب یا این دارد یا این دارد، لو کنا نحن می‌گفتیم چی؟ می‌گفتیم یک نماز بخوانی کفایت می‌کند اما این کار عقلاء است که می‌آیند می‌گویند آقا نه، تو این علم اجمالی که داری به جامع؛ این موجب تنجز آن واقع شده، موجب تنجز واقع شده پس بنابراین واقع گردنگیرت شده، واقع هم که معلوم نیست کدام است، پس برای این که عقل می‌گوید باید امتثال کنی حکم مولا را، پس بنابراین باید اطراف همه را بیاوری. این خب، پس بنابراین منجزیت و وجوب موافقت قطعیّه در اثر این روندی است که گفتیم؛ این که بناء عقلاء را باید ضمیمه بکنیم. حالا می‌فرمایند «و حیثُذُ فقد نشکّ فی بناء العقلاء علی منجزیّ العلم الاجمالی المتأخّر زماناً فنشکّ فی حجیة هذا العلم الاجمالی بالنسبة الی لزوم موافقته القطعیّه» شکّ داریم که این حجت است این علم اجمالی یا حجت نیست؟ این علم اجمالی به جامع حجت هست بر این یا نه؟ «و الشکّ فی الحجیة مساوقٌ للقطع بعدم الحجیة» که در اول بحث حجج این تنقیح شده دیگه، شکّ در حجّیت مساوق با قطع به عدم حجّیت است. این فرمایش این بزرگوار.

س: سیره مناط داشته باشد و آن این باشد که احتمال بلا مبرر منجز بالواقع که همان دأب؟؟ ثانی؟؟ عقلاء این را دیگه عقلاء فرقی نمی‌گذارند بین این که سابقاً مسبوق به کشفه اجمالاً بعلم آخر باشد یا نه، اصلاً کشفه بعلم سابق اجمالیّه نباشد. وقتی تعلیل را شما از بناء عقلاء معلل کردید بر این؛ گفتید که احتمال التکلیف کاشف است و منجز است برای واقع اصل ما، این تعلیل را اگر آوردید دیگه این تعلیل تخصیص بردار نیست. ج: چی؟ دوباره بفرمایید

س: وقتی شما آمدید بناء عقلاء را معلل کردید به این که احتمال تکلیف است، احتمال تکلیف هم بلا مبرر و بلا مؤمن، بلا مؤمن منجر واقع است. روی این بناء عقلاء را تعلیل کردید احتمال التکلیف در این جا هم وجود دارد. چه کشف کرده باشد سابقاً بعلم اجمالی آخر طرفی را از اطراف شبهه الان ما

ج: شما از آن دوتا کأس که باید علم اجمالی اول مسلم منجز است. یعنی از ملقا و طرف ملقا باید اجتناب بکنی، از آن که اشکالی نیست. چون آن جا مسلم بناء عقلاء وجود دارد. اشکال در آن علم متأخر است که آیا اگر این جوری شد که بعد از یک علم اجمالی شما یک علم اجمالی دیگر پیدا کردید که طرف مشترک دارد با آن قبلی، این جا هم باید اجتناب بکنی؟ نمی دانیم بناء عقلاء هست یا نه؟ وقتی می بینیم مثل آقای آخوندی؛ آن؟؟ بزرگ؛ امثال این ها می گویند نه، لازم نیست

س: اجمال و شبهه در دلیل لبی وقتی است که ما دلیل بناء و دلیل لبی را ندانیم چیه که می گوئیم شک می کنیم دلیل لبی است، دلیل لبی قدر متیقن دارد. این جا وقتی شما بناء عقلاء را معلل دانستی، مناط برایش دانستی گفتی چرا بناء عقلاء است؟ چون احتمال این که باشد بلامأمن منجز للواقع، این را بناء توی بیان دانستید علت آوردید، در این علت هیچ اجمالی نیست که بگویی دلیل لبی است من أخذ را قدر متیقن بکنم بله، فقط شما می گویی من نمی دانم اصلاً بناء عقلاء برای چیه، بناء عقلاء هست؛ حالا این بناء عقلاء من یحتمل که در این جا نباشد چون علت حرف عقلاء را نمی دانم دیگه، علت حرف عقلاء را نمی دانم

ج: نه، ببینید، به ظاهر

س: عیب؟؟ ندارد، آن وقت می گوئید دلیل لبی أخذ متیقن می کند؟؟

ج: خب بله، اشکال خوبی می کردید. ظاهر کلام، کلامی که نقل کردیم؛ این مقداری که این جا نقل شده چون حالا اصل کلام را ما نداریم. به ظاهر این کلام ممکن است کسی ایراد بکند که شما گفتید منشأ بناء عقلاء چیه؟ بیان بر جامع را بیان بر واقع می دانند. خب این جا مگر جامع نداریم؟ بیان بر جامع داریم پس بیان بر واقع باید بدانند در این علم اجمالی متأخر، خب همان علت این جا هم هست. یا اگر می گوئید احتمال تطبیق جامع بر هر طرف علتش این است که می گویند این ها، واقع منجز است. خب این جا هم احتمال آن داریم. پس چرا شک در بناء عقلاء می کنید؟ اگر می گوئید بناء عقلاء إما ل این است و إما ل آن، این هر دو إماهای شما در مانحن فیه هم هست. اشکال شما این است دیگه؟

س: بله. علتش

ج: بله؟

س: علتش را ایشان نمی گوید.

ج: نه، چرا

س: نه، می گوید براء؟؟ بناء عقلاء در این جا این گونه است.

ج: نه، نه، نه،

س: چون؟؟ این جوری هست واضح است

ج: نه، نه، نه، نه، ببینید؛ «من ان العقلاء يعتبرون إما لما كنا نذكره سابقاً من أن العقلاء يعتبرون بياناً للواقع»

يعتبرونه هم باید باشد. يعتبرونه یعنی آن جامع را بیان بر واقع می داند. این علم شما به جامع را بیان بر واقع

می دانند

س: این جاها این طور می بینند

ج: خب،

س: آن جاها این طور؟؟

ج: نه، ندارد در این جا، مگر این جوری ...، همین جور، می خواستم این جوری معنا کنم. یعنی يعتبرونه در إمای

غير متأخر

س: موارد؟؟ متعارف

ج: مقصود ایشان این است. در علم های غیر متأخر ما می دانیم يعتبرونه بياناً للواقع

س: اولی؟؟

ج: حالا، دومی هم همین جور است.

س: نه، دومی ...

ج: حالا اجازه بدهید

س: دومی بهتر؟؟ توی اولی

ج: و احتمال انطباق در علم‌های اجمالی اول را می‌دانیم. اما در علم‌های

س: احتمال انطباق؟؟ در آن حالت را نمی‌دانید

ج: نمی‌دانیم

س: احتمال را نمی‌دانید

س: بناء عقلاء است دیگه، آن جا وجود دارد این جا وجود ندارد.

س: نشد! نشد

ج: یعنی آن جا می‌دانیم؛ آن جایی که علم اجمالی اول باشد می‌دانیم

س: توی موارد متعارف این طور می‌بینند

ج: می‌دانیم آن تطبیق آن معلوم بالاجمال را بر این، اما در آن جاها نمی‌دانیم چرا؟ برای این که شاید توی

ذهن‌شان این است که این لازمه‌اش این است که المتنجز یتنجز الثانی؟؟

س: به هر دلیلی اصلاً

ج: فرقی، یک فارق وجود دارد دیگه

س: پس، پس شما، پس شما این بناء عقلاء را صد درصد علتش را دومی نمی‌دانی، می‌آیید می‌گویید یا این

است یا این است، این

ج: بله، اما یا این است

س: من عرض را کردم. گفتم شما یک وقت هست نمی‌دانید علت چیه، إما در خود این هم اجمال دارید، علم

اجمال یا این است یا این است. چون نمی‌دانند ...

ج: بله، یعنی همین، باید همین جور توجیه کنیم

س: اما حرف آقای نائینی قبلاً اصلاً بیانات؟؟ آقای سیستانی نبود، هر؟؟ تا حالا به ما یاد دادید این بود که

می‌گفتید احتمال التکلیف نسبت به کل الاطراف احتمالاً بلامؤمّن و احتمال تکلیف بین للواقع؛ پس باید بروم

انجام بدهم. حرف این بود تا حالا

ج:؟؟ مسلک آقای نائینی آنجوری است

س:؟؟ عقلاء را معلل به احتمال تکلیف می‌کردیم. اگر این حرفی که تا حالا به ما می‌گفتید باشد علت و فقط علتش این باشد احتمال التکلیف فرقی نمی‌کند چه قبلاً سابقاً علم داشته باشند بعض اطراف را چه نداشته باشند احتمال التکلیف موجود است و احتمال التکلیف بلامؤمن عقلاء به آن عمل می‌کنند

ج: یعنی احتمال التکلیف، احتمال

س: عقلاء؟؟ وجود ندارد؟؟

س: عقلاء می‌گویند

ج: دیگه واضح شد دیگه حالا، دیگه مطلب که واضح شد. بالاخره اینجوری باید توجیه کنیم کلام ایشان را؛ یعنی مقصود این است. نه این که علت همین است که یک چیزی باشد که هم آن جا صادق است هم این جا ...، نه، همین! مقصود این است ولو حالا تصریح نشده ولی مقصود این است. پس بنابراین این فرمایش ایشان است.

در این جا حالا بعضی مسائل جانبی هست. یکی این است که خب شما می‌فرمایید که احتمال انطباق، احتمال انطباق معلوم بالاجمال بر این طرف و آن طرف هست و این احتمال الانطباق را عقلاء منجز می‌دانند. این با اساس مطلب سازگار ندارد این بیان، چون انطباق قطعی است نه محتمل است. چون فرض این است که علم شما به چی خورده؟ به جامع خورده، جامع هم قطعاً این جا هست، قطعاً آن جا هم هست. فلذاست که همان بیانی که قبلاً می‌گفتیم که آن آقایانی که فرمودند اگر ما باشیم و عقل؟؟ یکی‌اش را بیاوری کفایت می‌کند. اگر احتمال بود که کفایت نمی‌کرد.

س: از عهده بیرون نمی‌آمدند؟؟

ج: فلذاست که محقق شهید صدر قدس سره این کلامشان در همان دروس؛ یک مطلبی دارند در جواب محقق اصفهانی.

محقق اصفهانی فرموده که شما اگر به یک طرف اکتفا کنید در امتثال، خب مگر جامع منجز نشده؟ یک طرف را بردارید بیاورید مخالفت احتمالی می دهید با تکلیف منجز، عقل تجویز نمی کند مخالفت احتمالی با تکلیف منجز را «أن الترتک الموافقة القطعیة بمخالفة أحد الطرفين، يعتبر مخالفة احتمالیة للجامع، لأن الجامع إن کان موجوداً ضمن ذلك الطرف فقد خولف، وإلا فلا». این حرف اول.

«والثانیة: أن المخالفة الاحتمالیة للتکلیف المنجز غیر جائزۀ عقلاً؛ لأنها مساوقة لاحتمال المعصیة وحيث إن الجامع منجز بالعلم الإجمالي فلا تجوز مخالفة الاحتمالیة. ويندفع هذا التقريب بمنع المقدمة الأولى؛ فإن الجامع إذا لوحظ فيه مقدار الجامع بحدّه فقط لم تكن مخالفة أحد الطرفين مع موافقة الطرف الآخر مخالفة احتمالیة له؛ لأن الجامع بحدّه لا يقتضی أكثر من التطبيق على أحد الفردين، والمفروض أن العلم واقف على الجامع بحدّه وأن التنجز تابع لمقدار العلم»، این حرف ها را شما زدید «فلا مخالفة احتمالیة للمقدار المنجز أصلاً».

س:؟؟ احتمال؟؟ منجز یعنی همان مقداری که مجهول؟؟

ج: بله دیگه، گفتید جامع است. جامع یعنی حدود، افراد؟؟ تحت علم نمی روند. جامع فقط تحت علم رفته،

خب جامع که رفت خب همین فرد است، جامع همان فرد است

س: نه، جواب شهید صدر را نمی گویم. می گویم او می خواهد کبرای این استدلال کند که وقتی یک تکلیف

قطعی شد منجز شد، مخالفت احتمالی

ج: بله، نمی شود که

س: وارد اشتغال می شود

ج: بله، بله، بله، این یک مطلب.

مطلب دوم هم همین است که خب حالا شما که می فرمایید این جا اصول عملیه هم جاری نمی شود، مرخصات

شرعیه جاری نمی شود این چرا؟ اگر تعلیقی است خب آن هم جاری می شود. این هم بیان نشده؛ یعنی لا بین

و لا مبین، حالا چون کلام را ندیدیم شاید آن جا یک نکته ای باشد، حرفی باشد، نمی دانم. حالا از این ها

بگذریم. ما این جا یک حرف کلی می خواهیم عرض بکنیم که این که شهید صدر فرموده، آن ها فرمودند، این

که فرمودند؛ وقتی علم به جامع شد به یک فرد اکتفا بکنی کفایت می‌کند. و عقل موافقت قطعیه یعنی این که همه‌ی اطراف را باید احتیاط بکنی نمی‌گوید. عرض ما این است که یک حرفی که خود آقایان یادمان دادند در باب نواهی و این‌ها؛ یک وقت تکلیف به جامع می‌شود؛ یعنی ایجاب که با ایتان یک فرد، آن جامع محقق است، این جا درست است. اما اگر نهی از جامع شد یا امر به جامع شد به جوری که تحقق او نمی‌شود الا این که تمام افراد را ترک کنیم. اگر این جا گفت اجتنب از نجس نه این نجس یا آن نجس، اجتنب عن النجس، جامع ما جامع کأس نجس است یا مایع نجس است نه این مایع به خصوصیات نه آن مایع به خصوصیات، این جا نهی از جامع و اجتناب از جامع یا لا تتصرف یا اجتنب؛ آیا من اگر ...، یک وقت می‌گوید اگر نجسی، تازه آن هم اگر بگوید اگر از یک نجسی که جامع باشد من این جا باز فکیف به این که حالا نکره هم نباشد بگوید اجتنب عن الکأس المتنّجس، عن المایع المتنّجس، آیا من اگر از یکی اجتناب بکنم می‌دانم امثال کردم؟ بله، در صلّ می‌دانم یا صلاه قصر بر من واجب است یا صلاه تمام بر من واجب است ولی خصوصیات را نمی‌دانم، خصوصیت قصریت، خصوصیت تمامیت را نمی‌دانم و اصل الصلاه را می‌دانم خب بگوید یکی نماز بیاورید؟؟ اما در جایی که آن جامع یک جامعی است که با این که به یک طرف اقتضار کنم محقق نمی‌دانم شده یا نشده،

س: خصوصیت نهی یعنی؟

ج: در خصوصیت نهی یا هر، یا امری که

س: معالش به همین ...

ج: معالش به آن برمی‌گردد. مثل اجتنب، اجتنب از این جامع، خب من باید بدانم اجتناب کردم چه جور ...، اگر یکی از فقط اجتناب بکنم دیگری را مصرف کنم چه جور می‌دانم اجتناب عن الجامع کردم؟ این است که چه در کلام این بزرگوار چه در کلام مثل شهید صدر چه در کلام؛ حالا من همه کلمات را نرسیدم نگاه بکنم این جا، این سؤال توی ذهن من هست که مقتضای این که بگوییم علم اجمالی به جامع خورده یا مثل شهید

صدر بگوئیم فرقی بین مبانی در این جهت نیست. این نیست که ما بگوئیم عقلاً برائت نیست، برائت است در

این موارد و موافقت قطعیه عقلاً لازم نیست

س: یعنی جامع را نمی‌دانم اجتناب؟؟

ج: نه

س: جامع را که می‌دانم

ج: نه، نه، نه، جامع نه، نه، شاید این پاک باشد

س: نه

ج: آقای عزیز!

س: نه، جامع عنوانی

ج: نه، جامع عنوانی هم نمی‌دانم. ببینید؛

س:؟؟

ج:؟؟ روشن نه، انطباق قهری را که من اصلاً نمی‌دانم این فردش؟؟ که انطباق قهری باشد. اگر من بیایم

این‌جا دوتا کأس داریم جامع الکأس المتنّجس یا المایع المتنّجس را من باید اجتناب بکنم. آدم یکی را

خوردم، یکی را اجتناب کردم. احراز کردم که من امتثال کردم؟ شاید آن‌که خوردم هم متنّجس است و جامع

در ضمن او بوده و آن یکی را که دارم اجتناب می‌کنم اصلاً متنّجس نباشد. چه طور می‌توانم بگوئیم من جامع

را اجتناب کردم؟ امتثال کردم؟ بله، این خلط است بین آن‌جایی که امر به ایجاد باشد به یک جامعی، امر به

ایجاد یک جامعی خورده باشد که هم با این ایجاد می‌شود هم با این ایجاد می‌شود. خب این‌جا احتیاط لازم

نیست هر دو طرف را؟؟ یک طرف دیگر؟؟ آوردند. همین‌طور که شهید صدر فرمود؛ قطعاً امتثال شده، قطعاً

انطباق دارد، خب این کجاست که قطعاً انطباق دارد؟ آن‌جاست. اما این‌جا چه طور می‌توانیم بگوئیم قطعاً

انطباق دارد؟ پس بنابراین باید گفت در این‌جا موارد که جامعی که ما داریم جامعی است که تا از تمام افراد

اجتناب نکنم احراز نمی‌کنم که آن امتثال آن را کردم. در این‌جا حکم عقل است و باید این تفصیل را بدهیم.



البته این جا یک تفصیلی هم چون اصل مطلب را مرحوم شهید صدر قدس سره دارند که ایشان بین شبهات حکمیه و شبهات موضوعیه تفصیل قائل است. می گوید در شبهات حکمیه مثل همین نماز قصر و تمام که گفتیم. در آن جا به یکی که آوردی چون فقط جامع تحت علم شما رفته، خصوصیات تحت علم شما نرفته، اما در شبهات موضوعیه خصوصیات تحت علم شما رفته و لذا آن جا باید احتیاط بکنید.

س: چه کسی می گوید این را؟

ج: شهید صدر، یعنی آن، در آن بحث این تفسیر را ایشان دارد. مثلاً اگر گفته «أكرم العالم» شما می دانی یا زید عالم است و بکر جاهل است یا بکر عالم است و زید جاهل است. خب این جا علم شما خورده به معلوم بالاجمال شما به شراشر وجوده برای شما معلوم است یعنی به خصوصیات خورده

س: صلّ هم همین است. صلّ هم من می دانم یا شراشر وجود تمامی است چهار رکعتی است یا شراشر وجود تمامی دو رکعتی است. چه فرقی می کند؟

ج: این جا، آن جا نه، نمی دانم

س: چه فرقی می کند؟ صلّ من می دانم نماز سه رکعتی که واجب نیست دیگه، «لا تترك بحاله»؟؟ یا دو رکعتی است یا چهار رکعتی است. یا قصر است یا تمام است

ج: اصل نماز را آن جا می دانم، خصوصیاتش را نمی دانم.

س: بابا اصل نمازی که

ج: این جا خصوصیت را نمی دانم

س: آقا! چه فرقی می کند؟

ج: این جا هم، مثلاً این جا ببینید

س: اجمال در ناحیه؟؟

ج: حالا مثال دیگری بزنم که یک خرده از اشکال دورتر باشد

س: فرقی نمی کند. معلومش از موارد دیگر؟؟ معتبرات شرعی هست

ج: ببینید؛ می‌دانم مولا اشاره کرد به یک نفری گفت این را اکرام بکن! من هم فهمیدم چه کسی را گفته، یک خرده گذشت یادم رفت که این بود یا آن بود،

س: این را؟؟ گفته بود؟؟ یادم رفته

ج: حالا صبر کنید. حالا این‌جا، این‌جا نگاه کنید! حرف سر این است. این‌جا علم شما به چی خورد؟ هیچ اجمال و ابهامی در آن نبوده دیگه، گفت «اکرم هذا» اشاره کرد من هم بودم و فهمیدم که چه کسی بود، یک خرده گذشت یادم رفت این زید بود یا عمر بود؟ اشتبه، حالا علم اجمالی دارم. این‌جا ایشان می‌گویند باید احتیاط بکنی، عقل می‌گوید، چرا؟ چون این‌جا علم شما به تمام خصوصیات خورده

س: این افراد؟؟ را شکّ داری اتفاق دارند یعنی دیگه؟؟

ج: به تمام خصوصیات، آن‌جا اصلاً نمی‌دانی صلّی ...، صلّای که از مولا صادر شده

س: آن‌ها به عنوان شکّ دارد بر این صادر ...

ج: نه، نه، نه، نه، ببینید؛ نه، در خود کبرای کلی که قانون چیه شما ابهام و اجمال داری، پس همه قانون تحت علم نرفته، این‌جا همه قانون تحت علم رفت با خصوصیاتش چون می‌دانست، بعد اشتباه شده، پس این‌جا تنجز حاصل شده، این فارقی است که ایشان حالا بین شبهه موضوعیه و حکمیه می‌گذارد.

س: حالا شما؟؟ می‌گذارید دیگه؟

ج: بله؟ حالا ماها بله، می‌خواهیم بگوییم

س:؟؟

ج: بله، می‌خواهیم بگوییم که در اوامر و نواهی، باز نواهی کلاً، اوامری هم که معالش مثل نواهی است این‌جا

که مثل اجتناب و این‌ها باشد، این‌جا نه

س: بر اساس مبنای اول است کلاً صحبت ...

ج: بله، حالا اگر روی مبانی دیگر هم شما بگویید بازگشتش به آن هاست که ایشان می گویند خیلی خب، اگر بگوییم نه، آن فارقی که آقایان گذاشتند و گفتند نه، مثل محقق عراقی و محقق نائینی، این هایی که گفتند اگر به واقع بخورد بله، تنجز می آید ولی چون به واقع خورده دیگه

س: اوامری که بر نمی گردد چرا می گوید؟؟ درست است؟

ج: بله؟

س: اوامری که بر نمی گردد به نواهی، اوامری که به نواهی بر نمی گردد

ج: آهان! اوامری که بر نمی گردد به نواهی برای خاطر

س:؟؟

ج: نه، نه، نه، نه، ببینید؛ آن جا به خاطر این است که آن چیزی که از مولا ...، مثل شکّ اقل و اکثر ارتباطی است. آن چیزی که، آن مقداری که از مولا می دانیم صادر شده اصل بعث به صلاّه است اما حیثیت قصریت آن و تمامیت آن، این حیث ها چیه؟ ما علم به آن پیدا نکردیم. پس مثل اقل و اکثر ارتباطی می ماند که آن مقداری که تحت علم رفته است اقل است نه اکثر، آن مقداری که تحت علم رفته است صلاّه است اما قنوتش تحت علم ما نرفت

س: پس یقین داریم فردش؟؟

ج: استعاده اش تحت علم ما نرفت. پس آن مقداری که علم ما به آن خورده نمازش را با قنوت بخوانیم یا بی قنوت بخوانیم می دانیم فرد او هست. آن مقداری که تحت علم ما رفته، چه با قنوت بخوانیم چه بی قنوت بخوانیم. این جا هم می دانیم اصل الصلاّه تحت علم ما رفته، ما به این مقدار قانون علم پیدا کردیم. مازاد بر این علم پیدا نکردیم قبح عقاب بلایان دارد. پس بنابراین این فرمایشی است که فرمودند. پس ما این جا چه می گوییم؟ می گوییم لو سلّمنا، حالا یک، خیلی دیر شده دیگه، یک عرض دیگری هم باز نسبت به فرمایش محقق سیستانی داریم که ان شاء الله فردا.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين

درس خارج اصول حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

تاریخ 1399/12/09

موضوع: احتیاط

پایان